

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | مسجد حکیم اصفهان





مجموعه یک سردار ۸ (شجاعت یک سردار)

حسین حمیدی



انستار
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





— خرید برخط از —
WWW.BOOKISF.IR

مجموعه یک سردار ۸ (شجاعت یک سردار)

(آشنایی با ویژگیهای اخلاقی سردار شهید قاسم سلیمانی)

حسین حمیدی

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان

گرافیک و جلد: ؟؟

چاپ و صحافی: پارسیان تکثیر

نوبت چاپ: ؟؟

شمارگان: ؟؟ نسخه

قیمت: ؟؟ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۲-۸۲۸-۲

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به

انتشارات سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان می باشد.

هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شکل و شیوه

(چاپی، کپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی و ...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

???

Hossein Hamidi

Publisher: Sazman Shahrdari

Graphic & Cover: ??

Firest Published: ??

Price: ?? €

ISBN: 978-600-132-828-2



BOOKISF 

BOOKISF 

BOOKISF 

نشانی ناشر: خیابان علامه امینی، مجموعه اداری امیرکبیر
ساختمان سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری اصفهان
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

فروشگاه: اصفهان، خیابان باغ گلدسته، کتابخانه مرکزی شهرداری اصفهان
WWW.BOOKISF.IR فروشگاه اینترنتی: **WWW.BOOKISF.IR**
شماره تماس: ۰۳۱-۳۲۲۳۱۰۸۶

اشاره

در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، جوانی از خطه کرمان در دل کویر، به جمع رزمندگان دفاع مقدس پیوست و از خود رشادت‌های شجاعانه‌ای نشان داد. این جوان مؤمن پس از چهل سال آنچنان خوش درخشید که رهبر حکیم و فرزانه انقلاب درباره او فرمود: «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس آموز بنگریم.»

به درستی که هرگاه انسان از مدار فردیت خویش خارج شود و دایره وجودش آنقدر گسترش یابد که تنها خدا را محور عالم وجود دریابد، پا در مسیر کمال می‌گذارد و به معنای واقعی کلمه تبدیل به یک مکتب می‌شود. آنگاه منظومه‌ای



بک سردار

شُجَاعَتِ



منسجم و جامع، متشکل از اجزای یک شخصیت رشد یافته در زمینه‌های گوناگون در او شکل می‌گیرد تا او به عنوان یک مدرسه درس آموز رخ نماید.

ویژگی‌های کم‌نظیر حاج قاسم سلیمانی آنقدر تکامل یافته بود که دوست و دشمن را ناخودآگاه به شگفتی وامیداشت و همین امر باعث شد تا ملت ایران در تشییع جنازه ایشان با حضور بیست میلیونی خود، به احترامش بایستد و تمام قامت بگیرد.

مجموعه «یک سردار» مجموعه کتابی مشتمل بر داستانهای کوتاه در ۱۰ جلد است که به بیان خاطرات زندگی این سردار رشید اسلام می‌پردازد تا نسل نوجوان و جوان جامعه دریابند که چه فرآیندی در زندگی یک انسان طی می‌شود تا او را در قامت یک مکتب، فرازند نماید؟ و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد که یک انسان به تنهایی یک مدرسه درس آموز می‌شود؟



بک سردار
مُجَاعَتِ





از همان ابتدای کودکی، حالتی از نترسی داشتم. ده سالم بود. تابستان بود و مدرسه تعطیل. فصل درو کردن ماقبل از طلوع صبح تا غروب آفتاب بود. پدرم یک گاونر شاخ زن خطرناک داشت که همه از او می ترسیدند. مراسوار براین گاو کرد که ببرم به ده دیگری که ۱۵ کیلومتر با خانه ما فاصله داشت و سرسبزتر بود و خانه عمه ام همانجا بود. گاو مغرور حاضر به فرمان ببری نبود و با سر خود به پاهای کوچک من می کوبید. من این بیابان را، تنها سوار براین حیوان خطرناک، تاده عمه ام رفتم.





یك سردار
سُجَاعَتِ





مسعود بارزانی، رئیس سابق اقلیم کردستان عراق، در مصاحبه‌ای گفته بود: داعش به دروازه‌های اربیل رسیده بود و بیم آن می‌رفت که شهر به زودی اشغال شود. من با آمریکایی‌ها، ترک‌ها، انگلیس، فرانسه و حتی عربستان تماس گرفتم. همه این کشورها در جواب گفتند که فعلاً هیچ کمکی نمی‌توانند بکنند. فوری با مقامات ایرانی تماس گرفتم و به آنها صریحاً گفتم که شهر در حال سقوط است. حاج قاسم به من گفت: «فقط امشب شهر را نگهدار، فردا بعد از نماز صبح، در اربیل هستم.» قاسم سلیمانی با شصت نفر از نیروهای مخصوصش آمده بود. بعد از آن اسیر داعشی به ما گفت: «وقتی نفوذی‌های ما در اربیل، به ما خبر دادند که قاسم سلیمانی در اربیل است، روحیه افراد ما به هم ریخت، و عقب نشستیم!»





یك سردار

سُجَاعَتِ





روز عاشورا بود. برای سرزدن به دوستم فتحعلی، به هتل کسری آمده بودم. هوا گرم بود و هردوی ما از پنجره ساختمان، پایین را نگاه می‌کردیم. آن طرف خیابان، در مقابل ما، شهرداری و شهربانی کرمان بودند. دختر جوانی با سر برهنه و موهای کاملاً بلند در پیاده‌رو در حال حرکت بود که در آن روزهای خفقان شاهنشاهی یک امر طبیعی بود. در پیاده روی یک پاسبان شهربانی به او جسارتی کرد. این عمل زشت او در روز عاشورا برآشفته‌ام کرد. آن قدر عصبانی بودم که عواقب این حمله برایش هیچ اهمیتی نداشت. پلیس مشغول گفتگو با پلیس دیگری بود. برق آسا به آنها رسیدم. با چند ضربه کاراته او را نقش بر زمین کردم. خون از بینی‌هایش فوران زد!



يك سردار

سُجَاعَتِ





شرق کشور در سالهای ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ امنیت نداشت و اشرار به نیروهای انتظامی کمین می‌زدند. اسیر می‌گرفتند و نیروهای ما را شهید می‌کردند. عباس نارویی آن قدر پررو شده بود که روی فرکانس بیسیم ژاندارمری می‌رفت و می‌گفت: عباس نارویی هستم. اینجا ایستاده‌ام! با قدرت‌نمایی امنیت را سلب کرده بود. یک شرور دیگر از طایفه بامری به نام عیدوک حدود ۱۰۰ نفر را به شهادت رسانده و در میان طایفه‌اش پناه گرفته بود. بنا شد حاج قاسم سلیمانی آن منطقه را پاکسازی کند. برنامه‌ریزی کرد و عملیات را شروع کرد. این عملیات چنان اثر گذاشت که بیشتر این طوایف از کوه پایین می‌آمدند، اسلحه‌شان روی سرشان بود و بعضی از آنها به لهجه محلی می‌گفتند: «ما تسلیم قاسم سلیمانی هستیم!»





بک سردار
سُجَاعَتِ





حاج قاسم، اوایل جنگ، در محاصره عراقی‌ها قرار می‌گیرد و در یک قدمی اسارت. جایی وسط عراقی‌ها پنهان می‌شود و با خونسردی دنبال راه چاره می‌گردد. می‌بیند یک لودر در محوطه مشغول کار است. چشمش به یک ضبط صوت می‌افتد. با یک ترفند، ضبط صوت را برمی‌دارد و صدای لودر را ضبط می‌کند در یک زمان مناسب، صدای ضبط را تا آخر بلند می‌کند. صدا داخل خط می‌پیچد. تا عراقی‌ها بفهمند قضیه چیست، راننده لودر را می‌اندازد پایین؛ خودش می‌نشیند پشت فرمان و با لودر به طرف خط خودی می‌آید. این داستان در جبهه مشهور بود. حتی بعدها که حاج قاسم، فرمانده لشکر شده بود، رادیو عراق برای توهین، او را «قاسم لودر دزد» خطاب می‌کرد.



Reza Chahine



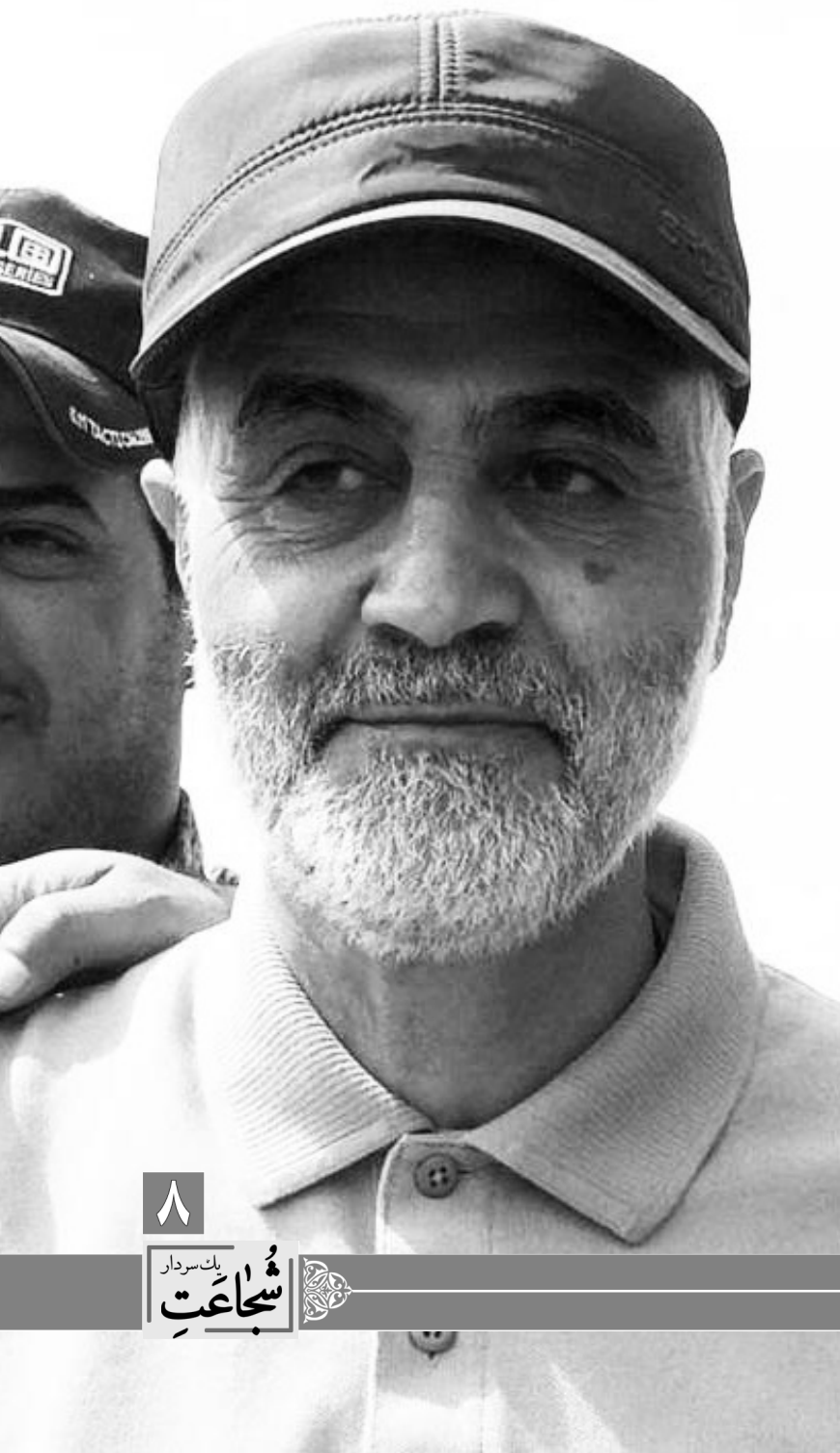
بك سردار
مُجَاعَتِ





داعش به شهرها و روستاهای منطقه حمله کرده بود و مردم را قتل عام می‌کرد و می‌آمد جلو. می‌گفتند بزودی نوبت می‌رسد به آمرلی در شمال عراق، شهر کوچکی با هجده هزار شیعه ترکمن. دور تا دورمان را خاکریز زدیم. مردها رفتند پشت خاکریزها و عهد کردند عقب نشینی نکنند تا جایی که همه شهید بشویم. زن‌ها را هم در خانه‌ها مسلح کردیم. داعش هر روز با خمپاره آمرلی را می‌کوبید و برق و آب را هم قطع کرد. آذوقه و آب هم نداشتیم. هشتاد روز از محاصره می‌گذشت. سردار سلیمانی شبانه سوار بالگرد شد و از بالای سر داعشی‌ها آمد وسط شهر. جانش را گرفته بود کف دستش. دیدنش قوت قلب بود تا به مقاومت ادامه بدهیم.





بک سردار
سُجَاعَتِ





هواپیما می‌خواست در فرودگاه سوریه بنشیند که از چپ و راست تیر سمت‌مان حواله شد. حاجی رو کرد به خلبان و گفت: «ما سریع پیاده می‌شویم و تو دوباره تیک‌آف کن!» چرخ‌های هواپیما که به زمین خوردند و سرعت کم شد، پریدیم پایین. خلبان دوباره سرعت گرفت، هواپیما را از زمین کند و در یک چشم به هم زدن از آسمان فرودگاه دور شد. فوری تغییر موضع دادیم و آمدیم یک کنج امن. چند خمپاره درست خورد همان جایی که پیاده شده بودیم.



۸

یك سردار
مُجَاعَتِ





خیلی‌ها تا روز جمعه چیز زیادی از ماجرا نمی‌دانستند. اولین بار رهبر انقلاب (مدظله‌العالی) در نماز جمعه‌ای که حاجی برای همیشه نبود، پرده از این راز برداشتند: «کدام فرمانده دیگر قدرت داشت و می‌توانست کارهایی که او انجام داد را انجام بدهد؟ به یک منطقه‌ای که در محاصره ۳۶۰ درجه‌ای دشمن است با بالگرد وارد شود. در محاصره کامل دشمن جوانهای خوبی در آن منطقه بودند که دست تنها شده و فرمانده‌ای نداشتند. چشمشان که به حاج قاسم می‌افتد جان پیدا می‌کنند، روحیه می‌گیرند و انگیزه پیدا می‌کنند. محاصره را از بین می‌برند و دشمن را متواری می‌کنند.»





بک سردار

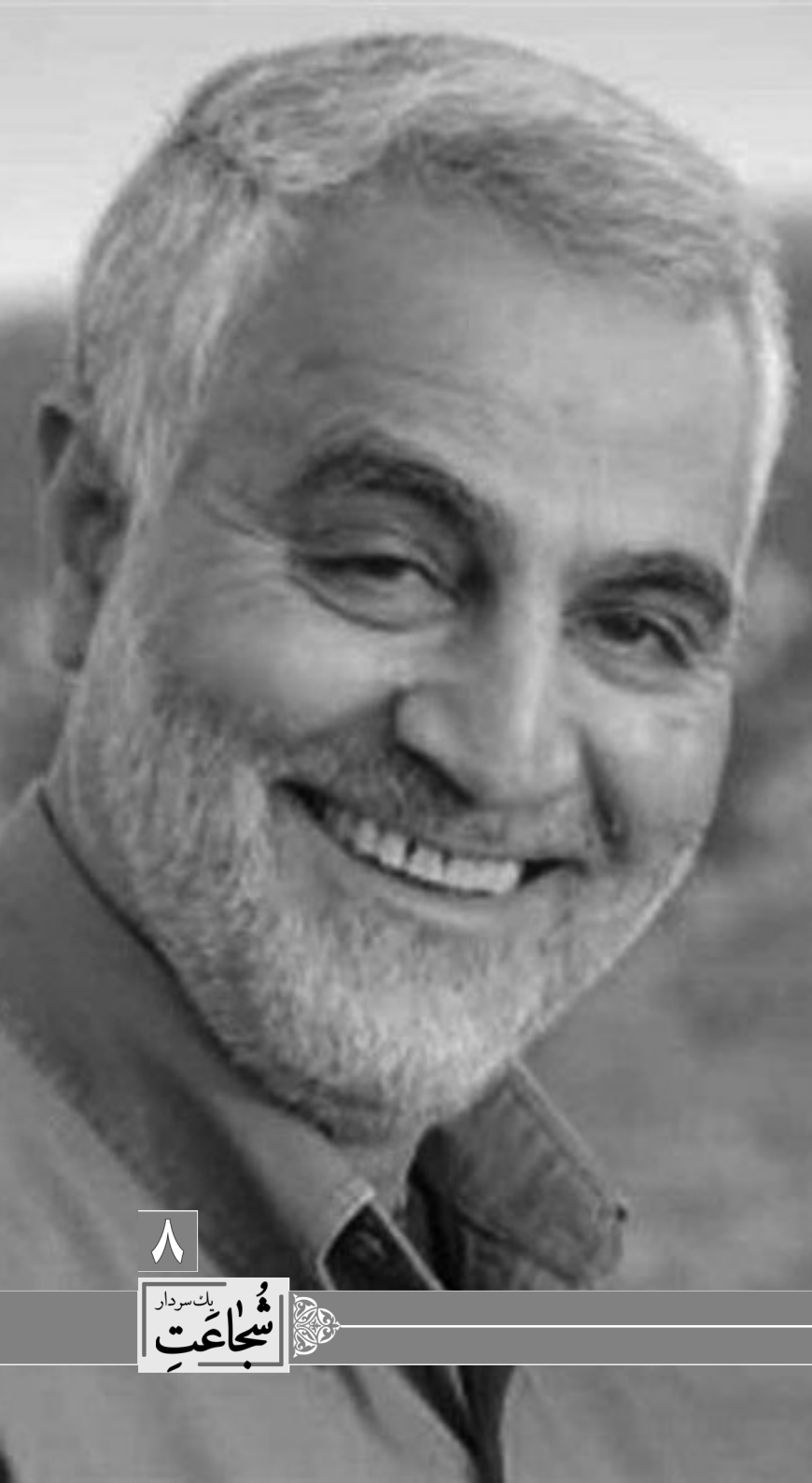
سُجَاعَتِ





یک پیراهن ساده تنش بود که آن را هم می‌انداخت روی شلوار خاکی‌اش. بعضی وقت‌ها کلاه لبه‌دار سرش می‌گذاشت و گاهی هم سرش را با چفیه می‌بست. زیر تیر و ترکش، پا در خطرناک‌ترین نقطه‌ها می‌گذاشت. رزمنده‌ها جان تازه می‌گرفتند، وقتی می‌دیدند فرمانده مقاومت آمده داخل خط و نفس به نفس در کنار آنها می‌جنگد. افسر سابق CIA وقتی تصویر حاج قاسم را در خط مقدم جبهه دیده بود، گفته بود: وقتی یک سرباز می‌بیند رئیسش که هم سن پدر بزرگش است با یک پیراهن دارد در میدان جنگ و در میان شلیک گلوله‌ها قدم می‌زند، این کار یک پیام الهام‌بخش برای آن سرباز است که ترس در وجود این آدم وجود ندارد و ما هم باید همین‌گونه باشیم.





۸

یك سردار
سُجَاعَتِ





قبل از فرماندهی سپاه قدس، مأموریتش تأمین امنیت شرق کشور بود. مقرر ما نزدیک مرز بود. یکبار چند آرپی جی به اطرافمان اصابت کرد. سریع سلاح‌ها را برداشتیم و به چند دسته تقسیم شدیم. حاجی گفت: «امروز کار اینها را به پایان می‌رسانیم.» چند دقیقه بعد صدای تیرها قطع شد. فهمیدیم فرار کردند. حاجی دستور داد هر چه نیرو هست به خط کنیم و به تعقیب آنها مشغول شویم. به نقطه صفر مرزی رسیدیم. نگاهی به افق کرد و دستور داد تا چند کیلومتر داخل کشور همسایه شویم. یکی از اتاقهای اشرار که از دور پیدا بود را انبار مهمات کرده بودند. حاجی دست آرپی جی زن را گرفت و گفت: «اگر اینجا را بزنی، قطعاً پیروز می‌شویم.» او با ذکر الله اکبر صحرا را برایشان جهنم کرد و نبرد آغاز شد. در عرض چند دقیقه تمام آنها را به خاک و خون کشاندیم و برگشتیم.





يك سردار
مُجَاعَتِ





سازمان اداره نظامی آمریکا هفت لایه حفاظتی دارد؛ چهار لایه به طور خاص برای کنترل ارتباط با شخص وزیر است، یعنی پشه‌ها هم با احتیاط رفت و آمد می‌کنند. نامه‌ای بدون آرم و مشخصات روی میز وزیر قرار گرفت که عرق سرد بر تن وزیر دفاع آمریکا نشاند، «اگر لازم باشد از این هم به شما نزدیک‌تر خواهیم شد.» آرم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر سر برگ نامه خودنمایی می‌کرد و این توان بالای جبهه مقاومت را نشان می‌داد.

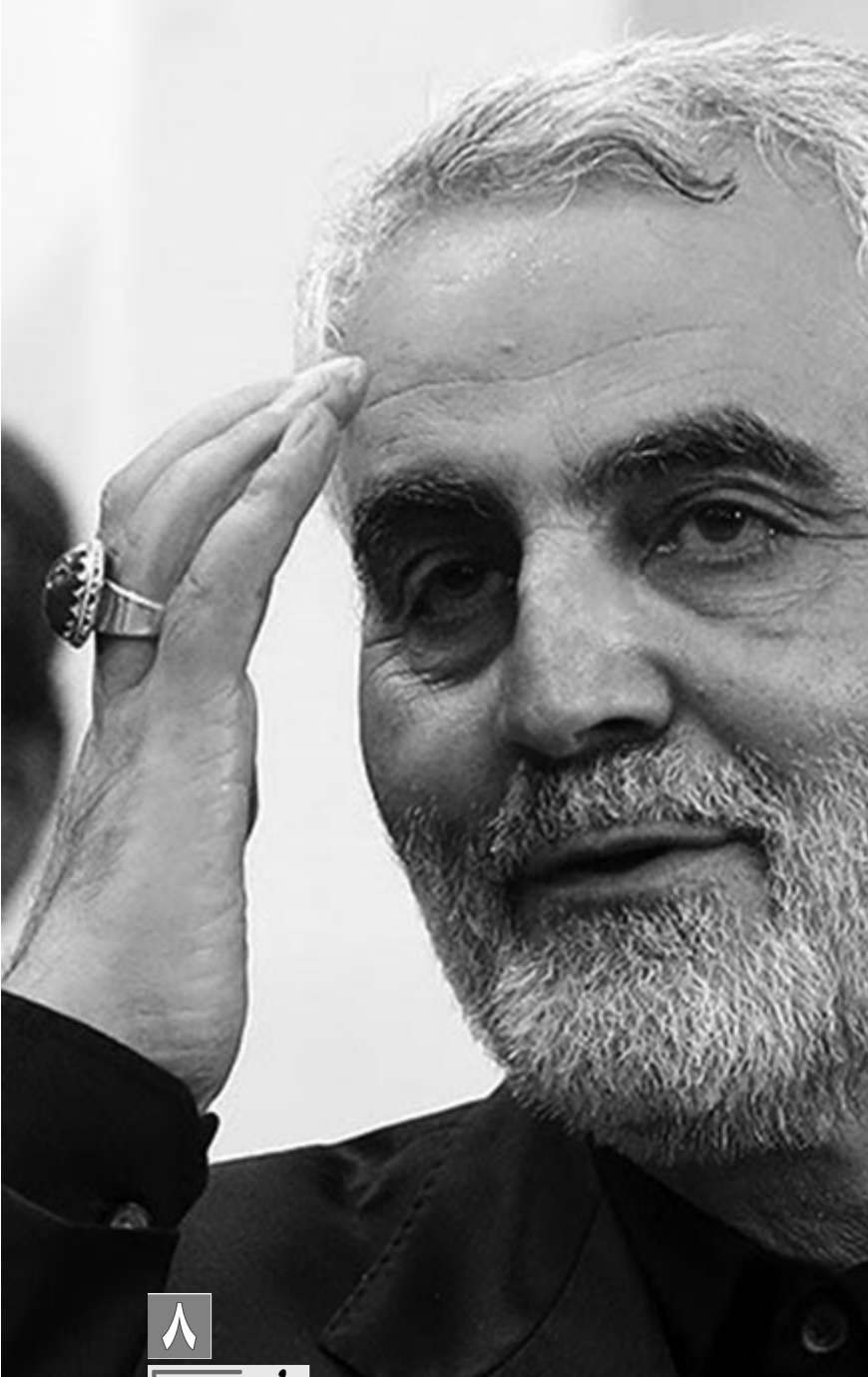


بک سردار
سُجَاعَتِ





نماینده یکی از خانهای منطقه که برادر و بستگانش به جرم حمل قاچاق و شرارت دستگیر شده و در زندان بودند به دیدن حاج قاسم آمدند تا پیام خان را به او برسانند. آنها سه نفر از بچه‌های سپاه را گروگان گرفته بودند و در مقابل آزادی‌شان تقاضای آزادی برادر و بستگان خان را داشتند. حاجی نگاهی عمیق و پرابهت به نماینده خان انداخت و گفت: «الآن ساعت چند است؟!، حدود چهار بعد از ظهر است. تا فردا ساعت دو، اگر این سه پاسدار، سالم در کرمان نباشند دیگر نه خانی وجود خواهد داشت و نه روستایی!» نماینده‌ها با چشم‌های گرد شده او را نگاه کردند و بدون هیچ حرف دیگری بلند شدند و رفتند. ابهت و قاطعیت او، کار خودش را کرد. فردا قبل از ظهر، سه پاسدار در کرمان بودند.



یك سردار
مُجَاعَت





آمریکا اعلام کرده بود کسی حق ندارد به مدار پنج‌جاه و پنج درجه منطقه نزدیک بشود. بالگرد که برخاست، مشغول نوشتن مطلبی در دفترش شد. چند دقیقه طول نکشیده بود که جنگنده‌های آمریکایی هم بلند شدند و تلاششان را برای انحراف مسیر بالگرد آغاز کردند. حاجی حتی سرش را هم بلند نکرد تا آنها را نگاه کند و به نوشتن ادامه داد. جنگنده‌ها خودشان برگشتند و ما با افتخار در نقطه صفر مرزی نشستیم.





۸

یك سردار
سُجَاعَتِ





شاید چند ساعت مانده بود؛ شاید هم به چند ساعت نکشیده
شهر می افتاد دست تکفیری ها. دمشق محاصره شده بود.
هوای پیمای تهران دمشق به زمین نشست. پروازی که نشسته
بود تا ایرانی ها را از دمشق خارج کند. همه برمی گشتند ایران؛
اما یک نفر تازه آمده بود. آنجا در باند فرودگاه خیلی ها سردار
سلیمانی را با چشم خودشان دیدند. با تمام خطرهایی که
داشت، رفت تا کاخ اسد. به او گفت: «شما می خواهید بمانید یا
نه؟ اگر می خواهید بمانید ما با شما هستیم و مقاومت می کنیم،
وگرنه بیاید از دمشق برویم.» بشار خودش مرد مقاومت بود و
گفت: می خواهم بمانم. رسانه ها پشت سر هم اعلام می کردند
که دمشق در آستانه سقوط کامل است، اما هم بشار ماند و هم
حاج قاسم.



بک سردار
سُجَاعَتِ





سرکرده داعش در یکی از محافل عمومی خودشان، برای ایجاد رعب و وحشت در دل رزمندگان مدافع حرم و سردار سلیمانی گفته بود: اگر سردار سلیمانی را دستگیر کنیم، او را در آتش خواهیم سوزاند. سردار سلیمانی هم با آرامش تمام در پاسخ به او در جایی گفت: «ما در نزدیکترین جای ممکن نسبت به شما هستیم.»





يك سردار

سُجَاعَتِ





پیام سردار قاسم سلیمانی در سخنرانی میان سران ارتش و سپاه استان کرمان به گروهک تکفیری داعش: «اگر می‌خواهید برای فرزندان‌تان خاطره‌ای از خود به جا بگذارید، هر چه سریع‌تر به خانه‌های خود بازگردید. بی‌شک اگر پایمان به امرولی و امامان به میدان نبرد باز شود، به خدا سوگند که مادران‌تان از به دنیا آوردن‌تان خود را لعنت می‌کنند؛ چرا که قرن‌هاست نسل به نسل جوانان شیعه برای گرفتن انتقامی شدید از قاتلان حسین (علیه السلام) شمشیرهای خود را تیز نگه داشته‌اند. والله که اگر پایتان به حرم حسین (علیه السلام) برسد، سرهای بریده شما را برای حرم زینب (علیها السلام) به پیشکش خواهیم برد.»



يک سردار
مُجَاعِدِ





در مقطعی که آمریکایی‌ها در مسأله برجام به ایران نزدیک شده بودند، جلسه‌ای با حضور جان کری وزیر وقت خارجه آمریکا و وزرای خارجه اعراب برگزار شد. طی جلسه وزرای عرب شروع به نق زدن کردند. وزیر خارجه سعودی، وزیر خارجه بحرین، کویت، امارات و بقیه هر کدام به نوبه خود به جان کری غرمی زدند و حرفشان این بود که شما ما را به ایرانی‌ها فروخته‌اید. او پوشه‌ای که دستش بود را محکم روی میز کوبید و خطاب به اعراب گفت: همه شما یک نفر مثل ژنرال سلیمانی ندارید که بیاید با تروریسم بجنگد! شما همه نشستید که آمریکایی‌ها با ایرانی‌ها بروند برای شما خون بدهند. کسی که امنیت را در کشورهای شما استریلیزه کرده و به شما حیات سیاسی بخشیده، ژنرال سلیمانی و ایران است. تازه دارید به من انتقاد می‌کنید؟ شما هر کدامتان باید بروید صد مدال به ژنرال سلیمانی بدهید که کشورهایتان را برای شما نگه داشته است.





يك سردار
مُجَاعَّتْ





عملیات کربلای ۵ سخت‌ترین عملیات بود. عراق هر چه داشت از توپ و گلوله و خمپاره می‌ریخت تا شاید جلوی پیشروی بچه‌ها را بگیرد. یکی از گردانهای عمل‌کننده در تاریکی شب برای رسیدن به اهداف تعیین شده کمی تأخیر کرده بود و حالا با روشن شدن هوا در حال محاصره شدن بود. حاجی نشسته بود پای بیسیم و شرایط را توضیح می‌داد. فرمانده گردان پشت بیسیم در جواب حرف‌های حاجی گفت: نشستید آنجا، می‌گید لنگش کن! یکباره از پای بیسیم بلند شد. با وجود ممانعت افراد داخل سنگر که می‌دانستند هر طور شده خودش را به حلقه محاصره می‌رساند. بچه‌ها از محاصره درآمدند و پشت خاکریز خودی رسیدند. فرمانده گردان از شرمندگی اشک می‌ریخت.



بک سردار
سُجَاعَتِ





حتی یکبار هم به چشم ندیدم که جلیقه ضدگلوله بپوشد و یا اینکه با ماشین ضدگلوله بیاید داخل خط. خمپاره می‌آمد و می‌خورد کنارش. صاف صاف راه می‌رفت. انگار نه انگار چیزی به زمین خورده است. بعد هم خونسرد می‌نشست روی موتور می‌زد به خط. تازه می‌رفت تا وضعیت دشمن را شناسایی کند.

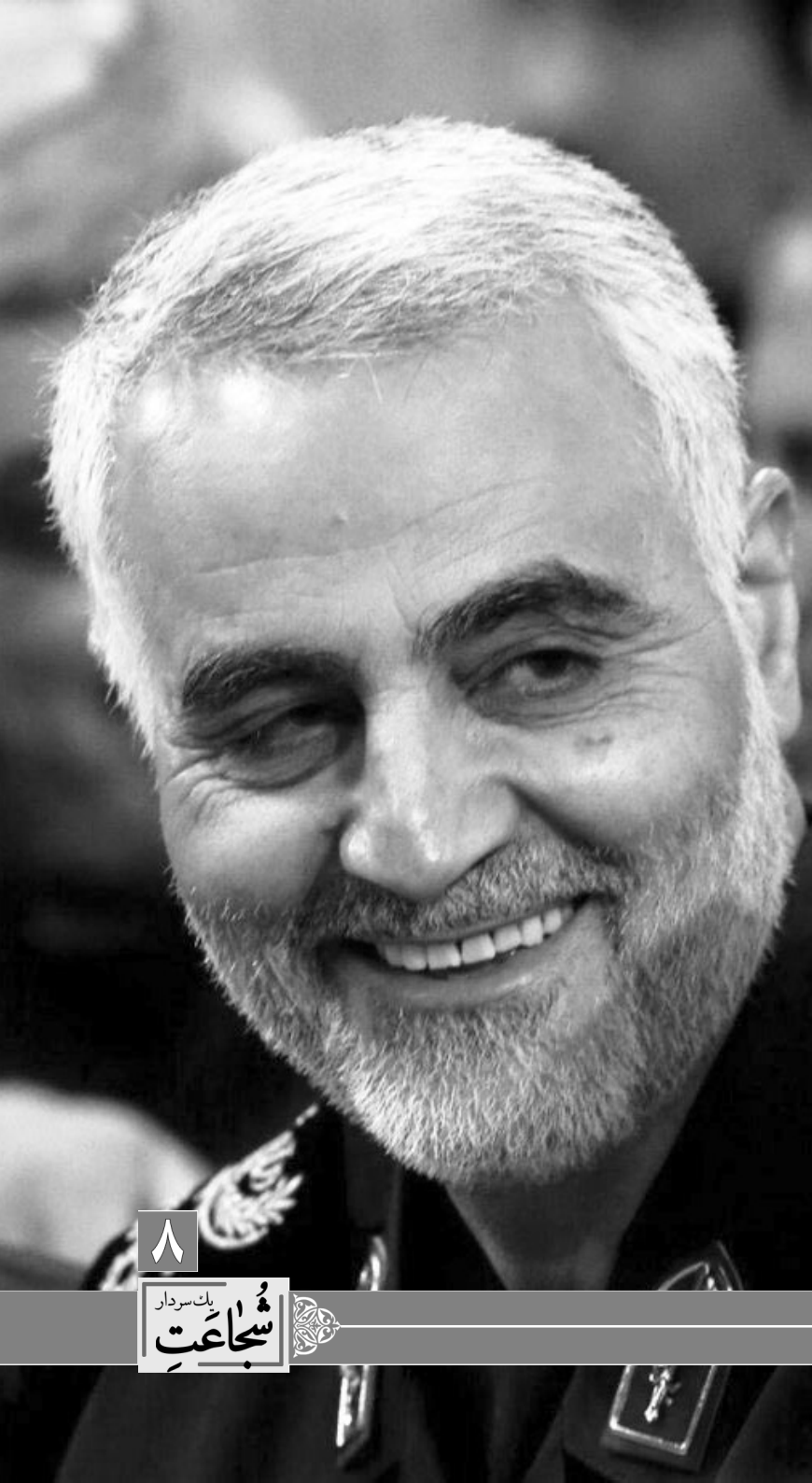


یك سردار
سُجَاعَتِ





اسرائیلی‌ها چند منطقه را بمباران کردند و او اینجا حاج قاسم بودنش را نشان داد. ساعت ۴ بعد از ظهر فرمان حمله به تمام پایگاه‌های اسرائیلی که در بمباران مناطق ما نقش داشتند را صادر می‌کند. ساعت ۷ عصر پیغام می‌دهد و می‌گوید: «قسم می‌خورم، والله اگر اسرائیلی‌ها بخواهند این حملات را جواب بدهند، فردا تل‌آویو و اورشلیم را با تمام موشک‌هایش با خاک یکسان خواهیم کرد.» پیغام به دست اسرائیلی‌ها می‌رسد. ساعت ۴ صبح بشار اسد و سید حسن نصرالله دنبال حاجی می‌گردند، او را از خواب بیدار می‌کنند و می‌گویند: اسرائیلی‌ها پیغام دادند که شتر دیدی ندیدی، ما هیچ کاری به نیروهای ایرانی نداریم، فقط به چهل کیلومتری مرز ما نزدیک نشوید.



يك سردار

مُجَاعَت



- ۱- کتاب از چیزی نمی‌ترسیدم / ص ۲۸ / راوی: حاج قاسم
- ۲- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۶۷ / راوی: علی شیرازی
- ۳- کتاب از چیزی نمی‌ترسیدم / ص ۶۵ / راوی: حاج قاسم
- ۴- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۸۵ / راوی: داوود جعفری
- ۵- کتاب حاج قاسمی که من می‌شناسم / ص ۶۳ / راوی: علی شیرازی
- ۶- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۲۲ / راوی: مهدی قربانی
- ۷- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۱۵۸ / راوی: یوسف افضل‌ی به نقل از حسین پورجعفری
- ۸- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۲۲ / راوی: مهدی قربانی
- ۹- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۱۳۱ / راوی: خبرگزاری حادثه ۲۴
- ۱۰- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۲۹ / راوی: حسین امیرعبداللهیان از قول یکی از پاسداران
- ۱۱- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۱۱ / راوی: سالنامه مکتب حاج قاسم
- ۱۲- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۸۵ / راوی: داوود جعفری
- ۱۳- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۱۲ / راوی: فرمانده یگان فاطمیون
- ۱۴- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۰۴ / راوی: حسین مجتبی‌امانی
- ۱۵- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۱۳ / راوی: سالنامه مکتب حاج قاسم
- ۱۶- کتاب ژنرال سلیمانی / ص ۱۲۳ / راوی: مرتضی کرامتی
- ۱۷- کتاب متولد مارس / ص ۸۱ / راوی: وزیر خارجه عمان
- ۱۸- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۴۳ / راوی: داوود جعفری
- ۱۹- کتاب سلیمانی عزیز / ص ۱۱۵ / راوی: جعفر جهروتی‌زاده
- ۲۰- کتاب هزار و دوازدهمین نفر / ص ۱۲۶ / راوی: صادق خرازی

سوءالات مسالقه کتابخوانی

۱- سردار سلیمانی با چند نیروی مخصوصش وارد اربیل عراق شد و از سقوط آن جلوگیری کرد؟

الف) چهل (ب) شصت

ج) هشتاد (د) صد

۲- قبل از فرماندهی سپاه قدس، مأموریت سردار سلیمانی تأمین امنیت کشور بود.

الف) غرب (ب) جنوب

ج) شمال (د) شرق

۳- نامه ای که برای سازمان اداره نظامی آمریکا رفته بود، چه محتوایی داشت؟

الف) از این نزدیکتر نمی شوید. (ب) شما با من طرف هستید.

ج) ما ملت امام حسینیم.

د) اگر لازم باشد، از این هم نزدیکتر خواهیم شد.

۴- پیام حاج قاسم به داعش: «اگر پایتان به حرم حسین (علیه السلام) برسد،»

الف) شما را نابود می کنیم.

ب) سرهای شما را برای حرم زینب (علیها السلام) پیشکش می بریم.

ج) شما را قتل عام می کنیم.

د) سرهای شما را برای حرم عباس (علیه السلام) پیشکش می بریم.

۵- پیام سردار سلیمانی به گروهک تکفیری : «مادرانتان از به دنیا آوردنتان، خود را لعنت می کنند.»

الف) جیش الظلم (ب) جیش الزور

ج) وهابی (د) داعش



۶- حاج قاسم به مسعود بارزانی گفت: «فقط امشب شهر را نگهدار، فردا بعد از نماز صبح، در هستیم.»

الف) حلب (ب) دمشق

ج) اربیل (د) بغداد

۷- افسر سابق گفت: وقتی یک سرباز می‌بیند ترس در او وجود ندارد، می‌گوید ما هم باید اینگونه باشیم.

الف) CIA (ب) FBI

ج) CNN (د) BBC

۸- سردار سلیمانی در جواب تهدید چه کسی گفت: «ما، در نزدیکترین جای ممکن نسبت به شما هستیم.»؟

الف) جان کری (ب) افسر عراقی

ج) سرکرده داعش (د) افسر آمریکایی

۹- جان کری خطاب به کشورهای عرب در منطقه: شما باید صد مدال به بدهید.

الف) آقای ظریف (ب) وزیر امور خارجی آمریکا

ج) وزیر امور خارجی ایران (د) ژنرال سلیمانی

۱۰- آمریکا اعلام کرده بود که کسی حق ندارد به مدار درجه نزدیک بشود، ولی بالگرد حاجی همانجا بود.

الف) ۵۰ (ب) ۵۵

ج) ۶۰ (د) ۶۵